گزارشی از جلسات نقد و بررسی کتاب «مکتب در فرآیند تکامل»

ایمان نوربخش*

چکیده: کتاب «مکتب در فرآیند تکامل» بر مبنای دو هدف، توسّط دکتر حسین مدرّسی طباطبایی، تألیف شده است: ۱. معرّفی تاریخ تشیّع به عنوان یک جریان عقیدتی در اسلام، به خوانندگان غربی و غیر مسلمان ۲. شناخت فرآیند شکل‌گیری و تکامل مکتب تشیّع در سه قرن نخست اسلامی. فصل اوّل کتاب با عنوان «حقوق و مسئولیّتها» شامل مروری کوتاه بر تاریخ تشیّع تا ابتدای دوران غیبت صغری است که در این نقد، بخش اعظم آن مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه: ـکتاب ـمکتب در فرآیند تکامل ـنقد و بررسی / تشیّع / تشیّع ـتاریخ / امامت / خلافت / غیبت امام عصر علیه‌السلام.

ادامهٔ بررسی فصل اوّل

مؤلّف در صفحه ۳۸ می‌نویسد که پس از خودداری امام صادق علیه‌السلام از شرکت در قیام در برابر بنی‌امیّه، رفته‌رفته، تغییری در طرز فکر شیعیان نسبت به مقام امامت ایجاد شد و آن اینکه امام صرفاً به عنوان دانشمندترین فرد در خانوادهٔ پیامبر،

*. کارشناس ارشد مدیریّت مالی.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-21]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.8.9]

وظیفه‌اش صرفاً بیان حلال و حرام و تفسیر قرآن و بیان اعتقادات است. تأکیدی که قبلاً بر نقش سیاسی امام می‌شد، اکنون بر نقش مذهبی و علمی وی صورت می‌گرفت.

این نکته که شیعیان می‌دانستند نقش امام بیان معارف دین است، حرف درستی است؛ امّا اینکه تشکیل حکومت عدل جزء وظایف امام نیست، حرف صحیحی نیست. روایات نشان می‌دهد که ائمّه نسبت به حکومت کاملاً موضع داشتند و صریحاً حکومت خلفا را نامشروع برمی‌شمردند و آن را یکی از شئون امامت می‌دانستند. برای مثال، وقتی فردی به امام باقر مراجعه می‌کند و می‌گوید حکومت خواسته است که من عریف قوم خود شوم، چون فرد شناخته شده‌ای در شهر خودم هستم، امام به او می‌فرمایند که قبول نکن؛ چون آنها از تو انتظارات خلاف شرع خواهند داشت و این حکومت غیر مشروع است. (رجال کشّی ـ عقبةبن البشیر الاسدی ـص ۲۰۴) فرد دیگری می‌گوید من نذرکرده‌ام که جهاد بروم، الآن چه‌کارکنم؟ حضرت به او می‌گویند: با اینها جهاد نرو، امّا چون حفظ مرزهای اسلامی واجب است، برو و مرزبانی کن. در بحار ج ۴۲، صفحه ۴۴، وقتی دربارهٔ ازدواج امیرالمؤمنین علیه‌السلام با خولهٔ حنفیّه سؤال می‌شود، امام باقر علیه‌السلام صریحاً می‌فرمایند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام حکومت خلفا را مشروع نمی‌دانست و امیرالمؤمنین از برادر خولهٔ حنفیّه اجازه گرفتند و به عنوان اسیر با او رفتار نکردند. این‌گونه سؤالات نشان می‌دهد که حکومت از نظر شیعیان، مشروع نبوده است.

مؤلّف در همین راستا ادّعا می‌کند که: «نظریّهٔ عصمت که اوّلین بار توسط هشام‌بن حکم پیشنهاد شد و مساهمت و مدد شایانی به پذیرفته شدن نظر فوق نمود.» (ص ۳۹) اوّلاً مؤلّف مشخص نکرده که بر اساس چه مدرکی، هشام اوّلین فردی بوده که چنین نظریّه‌ای داده است. آیا منظور این است که عصمت در زمان ائمّهٔ قبلی مطرح نبوده است و شیعیان به عصمت معتقد نبودند؟ شاید منظور

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-21]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.8.9]

مؤلّف اشاره به سخن ابن‌عمیر باشد که گفته است هیچ‌کس به مانند هشام مسئلهٔ عصمت را برای من واضح و روشن ننمود. (امالی صدوق ـ مجلس الثانی والتسعون ـ حدیث ۵) اگرچه هشام‌بن حکم نقش ویژه‌ای در تدوین مسائل کلامی تشیع داشته است، اما این به این معنی است که او این نظریّه را شخصاً پیشنهاد داده است؛ چنان‌که اصحابی که متقدّم بر هشام بوده‌اند، به مسئلهٔ عصمت قائل بوده‌اند. ضمن اینکه روایات بسیاری از ائمّه در این‌باره رسیده است که به هیچ وجه، نشان نمی‌دهد که این مسئله ابداع هشام بوده است. اتّفاقاً اگر دقت کنیم، می‌بینیم که حتّی استدلال به اظطرار به حجّت، براساس بحث عصمت مطرح شده است. به این معنی که مردم قبول داشتند که دین را باید از یک منبع بدون خطا گرفت و چون نمی‌توان آن منبع را شناسایی کرد، نیاز به نص می‌باشد. بنابراین، لزوم عصمت قبل از منصوص بودن مطرح بوده است. برای مثال روایت ۱ کافی، صفحهٔ ۱۸۹، از قول منصوربن حازم همین مطلب را به وضوح نشان می‌دهد. او به امام عرض می‌کند که رسول خدا حجّت بر خلق او بود. حجّیّت وقتی معنا دارد که طرف حق را بگوید وگرنه در صورتی که حجت اشتباه کند، دیگر حجّیّت معنا نخواهد داشت. او سپس می‌گوید چون در بین امّت، دربارهٔ تفسیر قرآن اختلاف هست، پس باید کسی باشد که خود مرتکب خطا نشود و تفسیر صحیح قرآن و عقاید را بیان کند. و سپس می‌گوید ائمّه پس از پیامبر، حجّت بر خلق هستند و طاعت آنها مفترض است. یعنی تلقّی کسی مثل منصوربن حازم، این بوده که باید دین و عقائد و تفسیر قرآن را از یک منبع صحیحی دریافت کرد تا طاعت آن منبع بر انسان مفترض باشد.

و یا در کتاب بحار ۲۳، ص ۴۲، در باب اظطرار به حجّت، روایاتی از ائمّه نقل می‌کند که نشان‌دهندهٔ این است که همان‌طور که پیامبر حق می‌گفته است و در ایشان خطا راهی نداشته، برای ائمّه هم این‌گونه بوده است. مثلاً در ص ۴۲، ج ۴۳؛ **قال علیّ علیه‌السلام لرسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: یا رسول الله أمنّا الهداة أم من غیرنا؟ قال: لا، بل منّا الهداة**

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-21]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.8.9]

إلی یوم القیامة بنا استنقذهم الله من ضلالة الشرك، و بنا یستنقذهم الله من ضلالة الفتنة، و بنا یصبحون إخوانا بعد الضلالة. در این روایت، هدایت وقتی معنا خواهد داشت که خود امام دچار خطا نشود. یا در روایت زیرکه امام رضاعلیه‌السلام آن را بصورت روایت از پیامبر نقل می‌کنند: (بحار الانوار - العلامة المجلسی - ج ۲۵ - ص ۱۹۳) **حدّثني سیّدي علیّبن موسی الرضاعلیه‌السلام عن آبائه عن علیّعلیه‌السلام عن النبیّصلی‌الله‌علیه‌وآله أنّه قال: من سرّه أن ینظر إلی القضیب الیاقوت الأحمر الذي غرسه الله عزّوجلّ بیده ویکون متمسّکا به فلیتولّ علیّاً و الأئمّة من ولده، فإنّهم خیرة الله عزّوجلّ وصفوته وهم المعصومون من کل ذنب و خطیئة.** که در اینجا صریحاً اشاره به عصمت می‌کنند. و یا در ج ۲۵، ص ۱۹۳ به نقل از امام سجّادعلیه‌السلام: **قال: الامام منّا لا یکون إلّا معصوماً، ولیست العصمة في ظاهر الخلقة فیعرف بها، فلذلك لا یکون إلّا منصوصاً.** در اینجا، امام می‌فرمایند عصمت چیزی نیست که بتوان از ظاهر و چهرهٔ فرد تشخیص داد، بلکه بجز نص، چیز دیگری نمی‌تواند معرّف معصوم باشد. منظور از آوردن این روایات، این است که نشان دهیم بحث عصمت کاملاً سابقه داشته و حرف نو و جدیدی نبوده که توسط هشام‌بن حکم ابداع شود.

حتّی برخی از اصحاب ائمّه قائل به اجماع در اصل عصمت شده‌اند؛ چنان‌که حسین‌بن سعید اهوازی از معاصرین امام حسن عسکریعلیه‌السلام و از مشایخ کلینی، می‌گوید هیچ خلافی بین علمای ما نیست که ائمّه معصوم هستند. **لا خلاف بین علمائنا في أنّهم علیهم السلام معصومون من کلّ قبیح مطلقاً.** (کتاب الزهد، ص ۷۴) اگر حدّاقل عدّه‌ای از اصحاب متقدّم قائل به عصمت نبودند، او نمی‌توانست با این قاطعیّت ادّعای اجماع کند. حتّی حدیث ثقلین از احادیثی است که از آن برای اثبات عصمت استفاده شده است. برخی علمای اهل سنّت به استناد این حدیث، امّت را معصوم می‌دانند به این معناکه تا زمانی که امّت به ثقلین تمسّک نماید، از انحراف و ضلالت مصون خواهد بود. مثلاً سیوطی در یکی از آثارش، در مقدّمه

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-21]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.8.9]

می‌گوید: «**الحمدلله الذي وعد هذه الأمّة المحمّديّة العصمة من الضلالة ما إن تمسّك بكتابه...**» بنابراین، مفهوم عصمت از زمان پیامبر وجود داشته است.

نکتهٔ دیگری که مؤلّف درکتاب اشاره‌کرده، این است که شیعیان رفته‌رفته، برای امام جایگاه علمی را جایگزین جایگاه سیاسی قرار دادند و امام را به عنوان کسی که باید علم دین را از او دریافت‌کرد، شناختند. این در حالی است که ائمّه از همان روز اوّل به مقام علمی خود اشاره می‌کردند. حدیث معروفی است که با نقلهای مختلف آمده است و شیخ صدوق از اصبغ بن نباته درکتاب توحید روایت می‌کند که در روز اوّلی که امیر مؤمنان به خلافت رسیدند، خطبه‌ای خواندند و سپس به سینهٔ خود اشاره‌کردند و فرمودند: «**.. یا معشر الناس سلوني قبل أن تفقدوني هذا سفط العلم... هذا ما زقّني رسول الله زقّاً زقّاً...**» (توحید صدوق، ص ۳۰۵) خزانهٔ علم اینجاست. تعبیری دارند که این علمی است که رسول‌الله ذرّه ذرّه، به من خورانده است. به عبارت دیگر می‌فرمایند که شکل کار ما در مقایسه با خلفای قبلی، متفاوت است. بنابراین ائمّه از همان ابتدا اصحاب خود را به جایگاه علمی خود متوجّه می‌کردند.

در صفحهٔ ۴۰ و ۴۱ مؤلّف مدّعی می‌شود که حدیثی، دهان به دهان، در زمان امام‌کاظم‌علیه‌السلام نقل می‌شد که هفتمین امام قائم آل محمّد خواهد بود و پس از زندانی شدن و شهادت آن حضرت، عدّه‌ای قائل به غیبت ایشان شده و مدّعی شدند که آن حضرت ظهور خواهد فرمود و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد. به این ترتیب، جریان واقفه شکل گرفت و تا مدّتها بسیاری از شیعیان را به خود مشغول داشت. ادّعای نویسنده این است که علّت اصلی شکل‌گیری واقفه احادیثی بود که دربارهٔ قائم بودن امام‌کاظم‌علیه‌السلام نقل شده بود. باید دانست که در زمان امام‌کاظم‌علیه‌السلام جامعهٔ شیعه گسترش زیادی پیدا کرد. نیز نهاد وکالت در زمان ایشان شکل گرفت. علّت اصلی آن شرایط خفقان و امنیتی زمان بنی‌عباس بود و لازم بود نهادی به منظور رسیدگی به سؤالات و مسائل مالی شیعیان شکل گیرد. ضمن اینکه باید تذکّر

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-21]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.8.9]

داد چنین نیست که افرادی که به عنوان وکیل معرفی می‌شدند، صرفاً امین مالی بوده‌اند؛ بلکه جایگاه علمی هم داشتند و ائمّه آنها را از لحاظ علمی توثیق می‌کردند.

پس از اینکه امام کاظم علیه‌السلام به زندان رفتند، اختلافاتی بین وکلا ایجاد شد که به ماجرای وقف معروف شده است. روایات بسیاری نقل شده است که سران واقفه انگیزهٔ مالی داشتند و چون مقادیر زیادی مال در دست آنها جمع شده بود و حاضر نبودند که آن را به امام رضا علیه‌السلام برگردانند، قائل به زنده بودن امام کاظم علیه‌السلام و غیبت ایشان شدند. خود مؤلّف نیز این جریان را در فصل سوم نقل و صحّت آن را تأیید می‌کند.

یکی از شبهات واقفه که ظاهراً زیاد بر آن تبلیغ می‌کردند ـ این بود که امام رضا علیه‌السلام در زمانی که به امامت رسیدند ـ هنوز فرزند پسر نداشتند و واقفه با استناد به این موضوع، چنین تبلیغ می‌کردند که ایشان امام بر حق نیست. امّا پس از تولّد امام جواد علیه‌السلام بسیاری از کسانی که به واقفه پیوسته بودند، برگشتند و تقریباً در میان شیعه منزوی شدند. متن دو روایت زیر به خوبی این جریان تاریخی را نشان می‌دهد:

کافی، ج ۱، ص ۳۲۰: **عن الحسين‌بن بشّار قال: كتب ابن قياما إلى أبي‌الحسن علیه‌السلام كتاباً يقول فيه: كيف تكون إماما وليس لك ولد؟ فأجابه أبوالحسن الرضا علیه‌السلام شبه المغضب: و ما علّمك أنّه لا يكون لي ولد والله لا تمضي الأيام واللّيالي حتّى يرزقني الله ولداً ذكراً يفرق به بين الحقّ والباطل.** ابن قیاما الواسطی یکی از سران واقفه بوده است. تعبیر امام جالب است که خداوند فرزندی به من عطا خواهد کرد که بوسیلهٔ او بین حق و باطل جدایی خواهد انداخت.

یا روایت کافی، ج ۱، ص ۳۲۱: **عن أبي يحيى الصنعانيّ قال: كنت عند أبي‌الحسن الرضا علیه‌السلام فجيء بابنه أبي‌جعفر علیه‌السلام و هو صغير، فقال: هذا المولود الذي لم يولد مولود**

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-21]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.8.9]

أعظم برکة علی شیعتنا منه. امام می‌فرمایند که مولودی با برکت‌تر از این بر شیعیان ما نیامده است. این روایات نشان می‌دهد که با به دنیا آمدن امام جواد علیه السلام جریان وقف بسیار تضعیف شد.

شیخ طوسی در کتاب غیبت خود بابی را در ردّ واقفه دارد و در آنجا، تمامی احادیثی را که به نوعی، مورد استناد واقفه قرار گرفته، مورد بررسی و نقد قرار می‌دهد که علاقه‌مندان می‌توانند به آن رجوع نمایند. در یکی دو روایتی که مورد استناد مؤلّف قرار گرفته، این عبارت آمده است که: **إنّ الله یقدّم ما یشاء و یؤخّر ما یشاء**. که خود این عبارت نشان‌دهندهٔ این است که اگر هم قرار بوده که امام کاظم علیه السلام قیام کنند، در این امر، بداء رخ داده و به تأخیر افتاده است. (الاصول السنّة عشر، اصل محمّد بن المثنّی الحضرمیّ، ص ۹۱). در کتاب رجال ابن‌داوود، تعداد افراد واقفه را حدود ۶۶ نفر ذکر کرده که بسیار کمتر از شاگردان ائمّه است. بنابراین، نمی‌توان به اتّکای چند روایت فوق قائل شد که اکثریّت مردم به جریان واقفه متمایل بودند یا اینکه بسیاری از مردم انتظار ظهور امام کاظم علیه السلام را می‌کشیدند یا وفات ایشان را باور نمی‌کردند.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-21]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.8.9]